

فصلنامه علمی-پژوهشی آیین حکمت
سال سوم، تابستان 1391، شماره
مسلسل 12

تحلیل و بررسی مؤلفه‌های اومانیسم در جریان تهاجم فرهنگی

تاریخ دریافت: 91/1/19 تاریخ تأیید: 91/7/27

دکتر اسدالله کرد فیروزجایی*

اومانیسم یا انسان‌محوری نهضتی است برخاسته از تفکر روشنفکران قرون وسطا. شاید بتوان رویگردانی از خدامحوری و روی آوردن به انسان‌محوری را در دوران جدید واکنشی در مقابل افراطی‌گری‌ها و سوء استفاده‌های کلیسا و اربابان آن در قرون وسطا دانست. این اندیشه با نگرش انسان‌محوری به جای خدامحوری به انسان جایگاه خدایی داد.

نوشتار حاضر، بعد از تبیین موضوع، درصدد است تا، در گام نخست، دیدگاه اسلام در مورد انسان را تذکر دهد و به این نکته بپردازد که اسلام اگرچه برای انسان جایگاه والایی در نظر گرفته است اما به این مهم نیز توجه دارد که انسان مملوک خداست و هیچ مالکیتی از خود ندارد. در گام بعدی، این نوشتار به تأثیر این آموزه غربی در نوع هجته فرهنگی غرب به اسلام می‌پردازد. مؤلفه‌های اومانیسم، که عبارت‌اند از عقل-

* پژوهشگر حوزه علمیه قم.

بسندگی، علم‌گرایی، آزادی مطلق و تساهل و تسامح، هر یک از آنان، در بسترسازی تهاجم فرهنگی اهمیت قابل توجهی دارند. نگارنده درصدد است به تحلیل و بررسی موضوع و نقش آن در تهاجم فرهنگی بپردازد تا گامی در دفاع از دین، عقاید دینی و حقیقت انسان برداشته باشد.

واژه‌های کلیدی: اومانیسیم، خدامحوری، عقل‌بسندگی، علم‌گرایی، آزادی.

طرح مسئله

تحقیق و پژوهش در مکاتب و اندیشه‌های فکری - فلسفی جهان نشان می‌دهد که، در طول تاریخ، پرسش‌های در خور تأملی در موضوع انسان و جایگاه آن در عالم هستی وجود داشته و دارد که بیانگر اهمیت دیدگاه‌ها در این مقوله است.

«اومانیسیم» اندیشه‌ای است که انسان را برتر و فراتر از دیگر موجودات تلقی می‌کند؛ در این اندیشه، انسان به جای خدا تصمیم می‌گیرد. پرسش درخور تحلیل و بررسی در این بحث آن است که پیدایش این نهضت از حدود قرن چهاردهم تا شانزدهم میلادی، چه تأثیری بر فرهنگ‌ها، آداب و رسوم، به‌ویژه بر آموزه‌های دینی ملت‌ها، داشته است؟ و سخن دیگر آنکه اومانیسیم - که راز نهفتهٔ رنسانس است - از چه مؤلفه‌هایی شکل یافته است و نقش زیربنایی آن مؤلفه‌ها در فرهنگ و آموزه‌های دینی ملت‌ها، به ویژه مسلمانان، چگونه بوده است؟

آنچه در واکاوی این اندیشه به دست می‌آید این است که عنوان «اومانیسیم» اگرچه در جهان امروز اسم و رسم چندانی ندارد اما، به صورت رنگ‌باخته و مرموزانه‌ای، برنامه‌های کلان جهان از قبیل فرهنگ، اقتصاد، اخلاق و سیاست را از خود متأثر ساخته است؛ هم‌اکنون مؤلفه‌های آن از قبیل جان‌شینی عقل و علم

به جای وحی، آزادی لجام گسیخته، سیاست تساهل و تسامح با تفسیرها و نگرش‌های متفاوت اما هدفمند در جهان غرب حاکمیت دارند و با جهان‌بینی اومانیستی و انسان‌محوری به اصطلاح رنسانسی در حال نفوذ در همه جهان از جمله کشورهای اسلامی‌اند. از همین رو، می‌توان پیگیری، تحلیل و نقد و بررسی چنین مباحثی را در حوزه اندیشه دینی ضروری دانست. نوشتار حاضر پژوهشی است در جهت تحلیل و بررسی مؤلفه‌های اومانیسم در جریان تهاجم فرهنگی که آن مؤلفه‌ها را با رویکرد اسلامی مورد نقد و ارزیابی قرار می‌دهد.

مفهوم‌شناسی

با توجه به اینکه ممکن است در علوم انسانی برای واژه‌ها تعریف‌های مختلفی وجود داشته باشد، نخست لازم است کلید واژه‌های مورد نظر نوشتار حاضر تعریف شوند.

فرهنگ

«فرهنگ» در لغت به معنای تعلیم و تربیت، علم و دانش و عقل و خرد آمده است. (دهخدا، واژه فرهنگ) جامعه‌شناسان می‌گویند:

فرهنگ به شیوه‌ای از زندگی اطلاق می‌شود که اعضای یک جامعه آن را فرا می‌گیرند و بدان عمل می‌کنند و از نسلی به نسل دیگر انتقال می‌دهند.
(بروس کوئن، 1370: 46).

جامعه‌شناسان فرهنگ را دارای سه جنبه شناختی، مادی (فنی) و سازمانی می‌دانند که جنبه شناختی عبارت است از باورداشت‌ها، اسطوره‌ها، ایدئولوژی‌ها، ارزش‌ها، رویکردها و دانش، جنبه فنی یا مادی عبارت است از مهارت‌ها، پیشه‌ها، ابزارها و چیزهای مادی دیگری که اعضای یک جامعه آنها را به کار می‌برند، و جنبه

سازمانی فرهنگ را نیز، آداب و رسوم، عرف‌ها، قوانین و نقش‌هایی که با پایگاه‌های گوناگون یک فرهنگ همبسته‌اند تشکیل می‌دهند. (همان: 47)

فرهنگ اسلامی

فرهنگ اسلامی مجموعه‌ای از دستورات، قوانین و مقررات، آداب و رسوم و گفتار و کرداری است که منشأ آن شرع مقدس اسلام، عقیده و تفکر اسلامی می‌باشد؛ برخی از اصول حاکم بر فرهنگ عبارت‌اند از: اصل اعتقاد به خدا و حاکمیت مطلق او، اصل نبوت، اصل امامت، اصل معاد، اصل حاکمیت قانون الهی، اصل عبودیت، اصل جدایی‌ناپذیری دین از سیاست. اینها از اصولی هستند که فرهنگ اسلامی برگرفته از آنها است. (طاهری، 1383: 29-30)

بر این اساس، فرهنگ در اصطلاح اسلامی شامل مجموعه عناصری است که رفتار انسان را از رفتار حیوانات مشخص و ممتاز می‌سازد و، به طور کلی، از سه بخش اساسی شکل یافته است.

ا. شناخت‌ها و باورها که مشتمل بر اعتقادات و بینش افراد نسبت به خدا، جهان و انسان است؛

ب. ارزش‌ها و گرایش‌ها که مشتمل بر چیزهایی است که در زندگی انسان جزو ارزش به حساب می‌آیند، زیرا زندگی انسان در شریعت اسلامی بدون رعایت یک سلسله ارزش‌ها، مانند اخلاق اسلامی، حقوق اسلامی و ...، شکل انسانی پیدا نمی‌کند؛

ج. رفتارها و کردارها که مشتمل است بر عمل به ارزش‌های دینی و به تعطیلی نکشاندن آنها. (مصباح بزودی، 1378: 71-72)

فرهنگ در اصطلاح اندیشمندان غربی

فرهنگ در اصطلاح غربی‌ها عبارت است از: «مجموعه‌ای از شناخت‌ها، باورها، هنرها، اخلاقیات، قانون‌ها، سنت‌ها، ظرفیت‌ها و عادت‌هایی که فرد به عنوان عضوی از جامعه کسب می‌کند. (الیوت، 20:1369)

آنچه سبب حساسیت نسبت به فرهنگ غرب می‌شود طبیعت جغرافیایی یا اقلیمی غرب نیست؛ بلکه بار منفی آن از قبیل ضد دینی، ضد الهی، ضد معنوی بودن آن است؛ فرهنگ حاکم بر غرب بر اصولی همچون اومانیسم (Humanism)، لیبرالیسم (Liberalism)، راسیونالیسم (Rationalism)، سکولاریسم (Secularism)، ساینتیسم (scientism) مبتنی است که سرانجام به نسبت اخلاق و ارزش‌ها ختم می‌گردد. فرهنگ حاکم بر مغرب زمین برگرفته از فلسفه ماتریالیستی و در مقابل فرهنگ دینی است.

تهاجم فرهنگی

هویت و شخصیت هر ملتی در پرتو فرهنگ غنی و مرفقی آن نهفته است. بنابراین، اگر دشمن بخواهد ملتی را از نظر سیاسی - اجتماعی زمین‌گیر کند، آسان‌ترین راهش هجوم به فرهنگ آن ملت است، زیرا با هجوم فرهنگی، آن ملت استحاله فرهنگی می‌شود و هویت و شخصیت خود را از دست می‌دهد. بر این اساس، تهاجم فرهنگی عبارت است از: تلاش برنامه‌ریزی شده و سازمان‌یافته از طرف گروه یا گروه‌هایی برای تحمیل مبانی، باورها، اخلاقیات، و رفتارهای مورد نظر خود بر سایر گروه‌ها که منجر به تأمین منافع سیاسی و اقتصادی کشورهای می‌شود که از این حربه استفاده می‌کنند.

امروزه، جهان غرب به سبب گسترش اسلام و استقبال قابل توجه مردم دنیا به آن، احساس خطر نموده است و برتری‌جویانه تمام تلاش خود را برای تضعیف

اسلام و استیلای فرهنگی بر آن بسیج کرده است. هدف دشمن در تهاجم فرهنگی کنترل فرایند تصمیم‌گیری و شیوه اطلاع‌رسانی و تغییر در نظام ارزش‌ها است که منجر به استیلای سیاسی و اقتصادی آنها می‌شود. دشمن جهت رسیدن به چنین هدفی شاخص‌ترین و مترقی‌ترین هویت فرهنگی مسلمانان یعنی باورها، ارزش‌ها و رفتارهای اسلامی را مورد هجوم قرار می‌دهد.

اومانیسم (Humanism)

معادل فارسی کلمه «اومانیسم» واژه‌های انسان‌گرایی، انسان‌مداری، مکتب اصالت انسان، انسان‌دوستی و مانند آن می‌باشد. این اصطلاح، در معنای رایجش، به نگرش یا فلسفه‌ای اطلاق می‌گردد که با نهادن انسان در مرکز توجهات اصالت را به انسان می‌دهد. اندیشه اومانیستی در حوزه‌های هستی‌شناختی، معرفت-شناختی، ارزش‌شناختی، سیاست و فرهنگ عقل انسان را ملاک و معیار می‌داند، از ابزار عقل و حس استفاده می‌کند و از این جهت نه تنها با خداگرایی ناسازگار است بلکه در آن انسان جایگاه خدا را می‌گیرد. (بیات، 1381: 38)

فویرباخ مکتب اومانیسم را این چنین معرفی می‌کند:

انسان خدای انسان است؛ خداوند چیزی جز انسان در نظر خود انسان نیست.

(دیویس، 1378: 38)

وی می‌نویسد:

تصور خداوند، بمثابة یک عامل فوق‌العاده اثرگذار معنوی، همان آرمان

نیکی کاملاً انسانی است. (همان)

به عبارت دیگر، در مکتب اومانیستی همه موجودات عالم خادم انسان‌اند، اما انسان، خود، خادم هیچ موجود دیگری، حتی خدا، نیست (ر.ک. گنون، 1372).

(104-82)

با این بیان، اومانيسم مکتبی است که به شکل افراطی با اندیشهٔ متافیزیکی، مانند وحی الهی و اندیشه‌های مرتبط با آن، در تضاد است و انسان را از حوزهٔ تدین به حوزهٔ الحاد و نفی خداوند می‌کشاند. باید توجه داشت این نکته غیر از نوع دوستی، بشردوستی و کرامت انسان است که از سوی ادیان الهی، به‌ویژه دین اسلام، مورد تأکید قرار گرفته است.

در اندیشهٔ اومانيستی، هیچ آموزهٔ مذهبی و اعتقادی و، به صورت عام، هیچ باور متافیزیکی‌ای از سرکوب و سرزنش در امان نیست، حتی از منظر اومانيست-های به اصطلاح مؤمن خدا و دین نقطهٔ نهایی زندگی بشر به حساب نمی‌آیند بلکه تنها انسان است که از اصالت برخوردار است، در حالی که اعتقاد به دین و آموزه‌های آن موجب محدودیت و بدبختی انسان می‌شود. یکی از محققان غربی در وصف عصر رنسانس، که برخاسته از اندیشهٔ اومانيستی است، می‌گوید:

به نظر می‌آید تنها وسیله‌ای که انسان را از تعبید و پیش‌داوری آزاد می‌کند
و راه را برای خوشبختی او هموار می‌کند، مردود شمردن کامل اعتقاد مذهبی به
طور عام است، یعنی به هر فرم تاریخی که ملبس شود و بر هر شالوده‌ای که
متکی باشد، خصلت کلی عصر روشنگری رویهٔ آشکار انتقادی و شکاکانه نسبت
به دین است. (کاسیرر، 1370: 21)

امروزه، مکتب اومانيسم و آموزه‌های برخاسته از آن از جمله پرخطرترین زیرساخت‌های فرهنگی جهان غرب علیه مطلق دین‌داری و به خصوص دین مقدس اسلام به حساب می‌آیند که بازشناسی و کالبدشکافی دقیق آن و شناساندن آن برای نسل حاضر می‌تواند در مقابله با تهاجم فرهنگی غرب مؤثر باشد.

مؤلفه‌های اومانيسم

در اندیشه اومانیسیم، بین همه اومانیست‌ها نقطه مشترکی وجود دارد که همان انسان‌محوری است. اومانیسیم با توجه به چنین نقطه مشترکی (همان: 28) در همه نحله‌هایش، از مؤلفه‌هایی شکل یافته است که به بعضی از آنها اشاره می‌شود.

1. عقل‌بسنده‌گی، و اسطوره‌ای شدن دین و وحی یکی از اصول و بنیادهای فکری مهم اومانیسیم عقل‌گرایی افراطی یا اصالت عقل است. این نگره ضمن درنوردیدن فضای فرهنگی غرب وارد فضای فرهنگی جهان اسلام نیز گردیده و مورد تجربه بسیاری از روشنفکران مشرق زمین قرار گرفته است.

«عقل‌گرایی»، «اصالت عقل» و «خردورزی» در زبان لاتین معادل راسیونالیسم (rationalism) است (بیات، 1381: 379)، بدین معنا که عقل مرجع تام و کامل در همه زمینه‌ها محسوب می‌شود.

به عبارت دیگر، اومانیست‌ها معتقدند: خودکفایی و استقلال عقل انسانی تنها راه شناخت خود و هستی و سعادت واقعی و راه رسیدن به آن است. آنها در بُعد هستی‌شناختی و ارزش‌شناختی بر این باورند که چیزی وجود ندارد که با اندیشه و عقل بشر قابل کشف نباشد. بر این اساس، نهضت اومانیسیم جنبشی بود در برابر دستوراتی که از طریق دین و وحی دریافت می‌شد و، به عبارتی، اومانیسیم دین را مانعی برای خود تلقی می‌کرد.

این نهضت از همان ابتدای پیدایش خود بر طبل عقل‌گرایی و خردورزی می‌کوبید و بر آن تأکید می‌ورزید. پیروان این مکتب، با اعتقاد به محوریت انسان، بر این باور بودند که تنها با مدد عقل و خرد می‌توان به ساختاری ویژه در ابعاد هستی‌شناختی، ارزش‌شناختی و آموزه‌های مرتبط با آنها دست یافت. به گمان

بسیاری از عقل‌گرایان عصرِ روشنگری، یکی از بارزترین خرافاتی که آدمی را از پیشرفت و تعالی بازداشته دین و دینداری است. (یوسفیان و شریفی، 1385: 71)

بدین ترتیب، عقل با بسیاری از سنت‌ها و باورهای دینی، هر چند که در شریعت آمده و وحی آن را ثابت کرده باشد، سرناسازگاری دارد. اومانیت‌ها معتقدند: «هیچ پرسش مهمی وجود ندارد که پاسخ آن در علوم انسانی نباشد». (دیویس، 1378: 166) در چنین نگاهی، دین و وحی چیزی جز اسطوره و افسانه نیست. تنها آن چیزی برای بشر مورد پذیرش است که از نظر عقل پذیرفتنی باشد. جای شگفتی است که برخی از روشنفکران مسلمان نیز از این نگرش بی‌نصیب نمانده و با تأثیر پذیری از عقل‌گرایان افراطی غرب، عقل را در دستیابی به بسیاری از حقایق تنها مرجع ذی‌صلاح معرفی نموده‌اند. (لاهوری، بی‌تا: 146؛ شریعتی، 1375: 70؛ سروش، 1375: 92)

2. اصالت علم و جایگزینی آن به جای دین

سایتیسم (scientism) یا علم‌گرایی، امروزه، روح حاکم بر فرهنگ و تمدن دنیای مدرن از رنسانس به بعد است. سایتیسم بینشی است متأثر از اومانیتسم که به جانشینی علم و تجربه به جای دین و مذهب منتهی شد و معرفت‌حسی و تجربی را تنها معیار شناخت حقایق معرفی کرد و زمینه مناسبی برای پیدایش بحران‌های گوناگون فلسفی و اجتماعی و انسانی در غرب فراهم آورد. (خسروپناه، 1382: 175) علم‌گرایان حس و علوم تجربی را تنها معیار معرفتی و صحت و سقم مسائل می‌دانند. (آریلاستر، 1367: 196-207) جانشینی علم به جای مذهب پیامد تحولات عمیق و ریشه‌داری است که در اواخر قرون وسطا پا به مرحله وجود نهاد و در زمان رنسانس مراحل تکامل خود را طی کرد و در قرن نوزدهم

میلادی به اوج خود رسید و امروزه آثار و عواقب آن در مرحله عمل به مرتبه ظهور و بروز درآمده است و به عنوان تهاجم فرهنگی غرب علیه دین و آموزه‌های آن در حال فعالیت است.

3. تساهل و تسامح

یکی از پیامدهای نهضت اومانیسم تساهل و تسامح است، این دو کلمه در برابر واژه تولاترانس (Toleration) به کار می‌روند و به معنای تحمل کردن و مدارا کردن است. اما در اصطلاح عبارت است از مداخله نکردن، و ممانعت یا اجازه دادن از روی قصد و آگاهی به اعمال یا عقایدی که مورد پذیرش و پسند شخص نیست. بنابراین، مدارایی که در میان انسان‌های یکنواخت از لحاظ عقیدتی وجود دارد یا مدارایی که از روی بی تفاوتی و بی‌اعتنایی باشد، و همچنین مدارایی که از روی جهل یا بدون انگیزه یا از روی عجز و ناچاری باشد از دایره تساهل و تسامح خارج است. (فتحعلی، 1378: 13) طرفداران این اندیشه بر این باورند که هیچ‌یک از ادیان نه یکسره حق‌اندانه یکسره باطل. پس، باید با همه ادیان با مدارا برخورد کرد (نویمان، 1373: 384)، به این معنا که در هر جامعه‌ای ضمن احترام به عقاید مخالف می‌بایستی معتقدان به آن عقاید در هر شرایطی از مصونیت برخوردار باشند. تساهل و تسامح انسان‌محور از این باور نشأت یافته که معتقدات دینی انسان از درون خود انسان سرچشمه می‌گیرد. بی‌تردید، تفسیر این جهانی از باورهای دینی به نوعی وحدت بنیادین در عقاید دینی باور دارد. بر این اساس پذیرفتنی است که با مدارا می‌توان همدیگر را به رسمیت شناخت. در اندیشه تساهل و تسامح اومانیستی، همه انسان‌ها دارای ارزش و حقوق برابرند. در نتیجه، هیچ‌کس یا گروهی حق تحمیل ارزش‌ها و باورهای

خود را بر دیگران ندارد. ارزش‌ها، سلايق و باورهای هر انسان و هر فرد محترم است، مگر آنکه ضرر و زیانی برای انسان‌های دیگر ایجاد کند. (فتحعلی، 1378: 41) هم‌اکنون این تفکر از طرف تأثیرپذیرفتگان مکتب اومانیسم به شدت تبلیغ می‌شود و با این روند فرهنگ و باورهای دینی به شدت ضربه‌پذیر خواهد شد.

4. آزادی مطلق و نادیده‌انگاری ارزش‌های دینی
واژه آزادی در زبان فارسی معادل رهایی، خلاصی، قدرت انتخاب، قدرت عمل و ترک عمل است. بر این اساس، آزادی یعنی رها بودن فرد یا افراد از قید فرد یا افراد دیگر برای انجام کار و رفتاری خاص. (بیات، 1381: 10)

یکی از مهم‌ترین ویژگی‌ها در ایده اومانیسم، آزادی و اختیار تام و لجام گسیخته انسان در مقابل قید و بند‌های دینی و اعتقادی است. (مصباح یزدی، 1378: 218/2)، چراکه اومانیست‌ها معتقدند انسان آزاد به دنیا آمده است و باید از هر قید و بندی جز آنچه خود برای خود تعیین می‌کند آزاد باشد. متفکران این اندیشه با انگیزه مقابله با سلب اختیار از طرف اربابان کلیسا دست به چنین اقدامی زدند. اندیشه اومانیسم دین را در ستیز کامل با آزادی اندیشه انسانی می‌دانست و، با این نگرش، درصدد بود دست کسانی را که خود را واسطه بین مردم و خدا می‌دانستند قطع نموده، از فشار کشیشان کلیسا بکاهد. (زندال، 1353: 37/1) در نگره اومانیستی، خدا در زندگی انسان هیچ نقشی ندارد و انسان با آزادی تمام در سرنوشت خود حاکم است. (همان: 70)

بر اساس مکتب اومانیسم، اراده و خواست بشر نه تنها ارزش‌های اساسی است بلکه منبع ارزشگذاری محسوب شده و ارزش‌های دینی که در عالم اعلا تعیین می‌شوند تا سر حد اراده انسانی سقوط می‌کند. (آریلاستر، 1367: 140) نکته قابل توجه

اینکه اگرچه متولیان اومانیسیم مؤلفه آزادی را، نخست، در مقابل تکلیف‌گرایی افراطی کشیشان مطرح کردند اما، به تدریج، ترویج آزادی و نادیده‌انگاری ارزش‌های دینی و اخلاقی تبدیل به یک فرهنگ فراگیر و ضد دینی شد؛ می‌توان بسیاری از بزهکاری‌ها و ناهنجاری‌های جهان مدرن را از آثار آن دانست.

تحلیل و بررسی اومانیسیم و مؤلفه‌های آن

در نقد اومانیسیم و مؤلفه‌های آن چند نکته درخور توجه وجود دارد که مورد بازبینی و واکاوی و نقد قرار می‌گیرد.

1. نگاه افراطی به کرامت انسان

احترام به کرامت انسان امری قطعی است و این نکته ارزشمند سبب تعالی- بخش اراده و اختیار آدمی است و نباید مورد غفلت واقع گردد، چراکه پس از آفرینش انسان است که خداوند متعال خود را بهترین آفریننده می‌نامد (مؤمنون: 12-14). اما نگاه افراطی به جایگاه انسان و تلقی تضاد بین دین و ماورای طبیعت با اراده و اختیار انسان، و محور تام دانستن آن امری است غیر قابل دفاع و با سرشت خود انسان همخوانی ندارد؛ انسان، همانطوری که مخلوق خدا است و در اصل وجودش به خدا نیازمند است، در ادامه حیات نیز محتاج خداوند است و هیچ مالکیتی نسبت به خود ندارد؛ این نکته‌ای است که قرآن در آیات متعددی به آن اشاره می‌نماید. (نساء: 28؛ معارج: 19؛ احزاب: 72)

مطالب یادشده بیانگر آن است که جایگاه والای وجودشناختی انسان ضمانت نمی‌کند که او بتواند هدایتگر و محور همه‌جانبه قرار گیرد. انسان در صورتی می‌تواند در جایگاه رفیع خود قرار گیرد که بنده خدا و مطیع امر او باشد؛ در غیر این صورت، طبق تعبیر قرآن کریم پست‌تر از چهارپایان خواهد بود. (اعراف: 179)

علاوه بر آنچه بیان شد، اندیشه اومانستی، با توجه به نگرش آخرت‌گریزی و توجه افراطی به بُعد مادی انسان، دچار لغزش نگاه تک‌بعدی نسبت به انسان شده است و بدیهی است که غفلت از جنبه روحانی بشر ناقص نمودن آدمی است، نقض غایت‌انگاری انسان؛ چنین انسان رها شده‌ای با عقل ناتوان خود هرگز راهی به سوی حقیقت نخواهد داشت. (صانع پور، 1378: 203) نتیجه چنین نگاهی جز پوچی چیز دیگری نخواهد بود. (همان: 113)

2. تناقض در اندیشه و عمل

آنچه که اومانسیم به عنوان یک اندیشه و جنبش فکری در صدد آن بود و جهان را به آن فرا می‌خواند با آنچه که عمل و تاریخ حاکمیت اومانستی نشان می‌دهد همخوانی ندارد، زیرا آنها به جای ارج نهادن به مقام انسان، در عمل، انسان را قربانی تأمین منافع شخصی خود می‌نمودند. برای نمونه، از ابتدای دعوت اومانسیم تا مدت نسبتاً طولانی بعد از آن، بردگی سیاهان در آمریکا قانونی بود. (احمدی، 1380: 111؛ دیویس، 1378: 36) چنین اندیشه‌ای هم‌اکنون نیز در جهان غرب، به شدت، تبلیغ می‌شود و این نگرش مختص انسانگرهای معمولی غرب هم نیست بلکه اندیشمندان معاصر همچون سارتر و دیگران بر آن پافشاری می‌نمایند. شهید مطهری درباره نتیجه انسانگرایی سارتر می‌گوید:

نتیجه انسانگرایی سارتر همان است که هر چندی یک بار او را می‌بینیم که بر مظلومیت اسرائیل اشک تمساح می‌ریزد و از ستم اعراب بالخصوص آوارگان فلسطینی ناله‌ها سر می‌دهد. جهان مظاهر عملی همه انسان‌گرایان غربی را، که اعلامیه‌های بلند بالای جهانی حقوق بشر را امضا کرده‌اند، مرتب دیده و می‌بیند، نیازی به شرح نیست. (مطهری، 1377: 317/2)

تونی دیویس درباره مفاهیمی که اومانست‌ها مطرح می‌کردند می‌نویسد:

شرط احتیاط آن است که همیشه از خود بیرسیم پشت این مفاهیم کلان
و جهان‌شمول [اومانیست‌ها] کدام منافع شخصی و محلی نهفته است. (دیویس،

1378: 36)

بر این اساس، اومانیست‌ها در مقام ارج نهادن به مقام انسان نبودند بلکه
در صدد برتری جویی و سودجویی خود بوده‌اند.

3. ناتمام بودن عقل بشری در شناخت حقایق

از دیدگاه اسلام، عقل موهبت گرانمایه الهی است که، در روایاتی، در کنار
انبیای الهی به عنوان حجت درونی به حساب می‌آید؛ در خبری از امام صادق □
آمده است:

عقل چیزی است که به وسیله آن خدا عبادت می‌شود و بهشت به دست می‌-

آید. (مجلسی، 1363: 1/116 و 170)

یا می‌فرماید:

به وسیله عقل، خداوندگار ما شناخته می‌شود و با او ارتباط برقرار می‌شود.

(همان: 94)

با وجود این حرمتی که برای عقل ثابت است، عقل‌گرایی افراطی مورد نقد
است، همان عقل زیاده خواه و فرصت طلب که متفکران عصر روشنگری جهت
سرکوب آموزه‌های دینی و وحیانی بنیان نهادند. این نوع عقل‌گرایی اگر چه در
زمان قرون وسطا جهت مقابله با آخرت‌گرایی افراطی حاکم بر کلیسا ابداع گردید
اما پس از آن به صورت یک سنت گسترش یافته و در مقابل مطلق آموزه‌های
دینی قد علم نموده است؛ هم‌اکنون، جهان غرب از آن به عنوان یک ابزار
تهاجمی و حرکت نرم علیه ملت‌ها، به‌ویژه مسلمانان استفاده می‌کند.

با این بیان، در نقد عقل‌گرایی افراطی دو نکته مورد عنایت است بدان اشاره می‌شود:

نکته اول. با مراجعه به عقل سلیم می‌توان دریافت که انسان موجودی به خود وانهاده نیست بلکه تحت پوشش ربوبیت الهی است و هیچ‌گاه از هدایت‌های آسمانی بی‌نیاز نخواهد بود. (رجبی، 1379: 46)

نکته دوم. به اعتراف همه حکمای الهی وظیفه عقل ادراک مفاهیم کلی است و این نوع ادراک و شناخت در چگونگی زندگی در دنیا و ارتباط جزئیات آن با آخرت مفید فایده نیست بلکه مقتضای حکمت الهی آن است که از طریق وحی به معرفی ارتباط جزئیات دنیا با آخرت بپردازد. بر این اساس، بشر هیچ‌گاه از وحی و پیام‌آوران الهی بی‌نیاز نخواهد شد و پیوسته محتاج تذکار وحی، پیامبران و جانشینانش خواهد بود. (یوسفیان و شریفی، 1385: 87-89)

5. ناتمام بودن علوم تجربی

علم، در مقابل جهل و نادانی، حقیقتی مقدس است و در همه ادیان الهی، به‌ویژه اسلام، سفارش فراوانی به آن شده است. (مجلسی، 1363: 97/2) و هر جا علم باشد، جهل را در آنجا پناهی نیست. اما نکاتی که علم‌گرایان نسبت به آن غفلت می‌ورزند، عبارت است از:

أ. آنها علم را از همزادش، ایمان، جدا کردند و آن را جانشین ایمان و آموزه‌های دینی قرار دادند و بر این باورند: کارهایی که در گذشته با دخالت ایمان انجام می‌پذیرفت، پس از این، علم عهده‌دار آنها خواهد بود. این نظریه‌ای است که با مبانی اسلام هم‌آهنگ نیست، زیرا مکتب اسلام علم را نوعی ابزار در دست مؤمن تلقی می‌کند؛ پیامبر گرامی اسلام 6 می‌فرماید:

الْحِكْمَةُ ضَالَّةُ الْمُؤْمِنِ يَأْخُذُهَا أَيْنَمَا وَجَدَهَا فَهِيَ أَحَقُّ بِهَا (پابنده، 1354):

حدیث (2195)

حکمت (علم، دانش، حقیقت) گمشده مؤمن است. آن را هر جا و نزد هر کس

پیدا کند می‌گیرد و خودش را به آن سزاوارتر می‌داند.

شهید مطهری در ذیل این حدیث می‌گوید:

جای علم آن خانه‌ای است که ایمان هم آنجاست. اگر علم در خانه‌ای پا

بگذارد که همزادش ایمان در آنجا وجود نداشته باشد، در خانه خودش نیست.

(مطهری، 1377: 462/22)

بر همین اساس است که پیامبر 6 مؤمن را سزاوارتر از غیر مؤمن در داشتن علم می‌داند (فهو احق بها).

ب. آنها [اومانیست‌ها] تمام معجزات را از علم خواستند و این شدنی نیست، زیرا علم در حل بسیاری از مشکلات انسان مانند بی‌عدالتی، اضطراب‌ها و ... ناتوان است. (همان) بر این اساس معناداری حیات فردی و اجتماعی بشریت را تنها علم به ارمغان نمی‌آورد بلکه اعتقاد به نیروهای فراطبیعی آنها را میسر می‌سازد. (خسروپناه، 1382: 176)

ج. با صرف نظر از متنفی بودن حل همه مشکلات به سبب علم به تنهایی، باید پذیرفت که کسب معرفت و علم تنها از طریق حس و تجربه امکان‌پذیر نیست. گویی اومانیست‌ها بر پایه تجربه‌گرایی صرف می‌اندیشند.

6. ناسازگاری تساهل و تسامح با اصول مسلم اسلامی
تساهل و تسامح مورد نظر غربی‌ها از دیدگاه اسلام با مشکلات فراوانی روبروست که به گوشه‌ای از آنها اشاره می‌شود:

أ. اسلام تساهل و تسامحی را که از باب زندگی مسالمت‌آمیز با عقاید مخالف

باشد در صورتی می‌پذیرد که سبب وهن دین و شریعت اسلام نباشد و بدون نسبت دادن حقانیت به آن عقاید باشد، چنان‌که علی □ به مالک اشتر می‌فرماید:

در مصر که رفتی با رعیت یکسان برخورد نما و با همه آنها به مدارا و رفق و رحمت برخورد کن، چون آنها یا برادر دینی تو و مسلمان‌اند یا مانند تو در خلقت و انسان‌اند. (نهج البلاغه، نامه 53)

اما اگر تساهل و تسامح با مخالفان، به معنای به رسمیت شناختن عقاید و مذاهب باشد یا موجب به حق دانستن آنان تلقی گردد، مورد سرزنش اسلام است، زیرا به حسب دیدگاه اسلام هیچ دینی غیر از دین اسلام پذیرفته نخواهد شد (آل عمران: 85) و تساهل و تسامح مورد نظر غربی‌ها از نوع دوم است.

ب. در مکتب اسلام، دینداری دو رکن دارد: تولی و تبری، یعنی پذیرش ولایت خدا و برائت از ولایت رقیب‌های خدا (مجادله: 22). اما تساهل و تسامح غربی‌ها - دستکم - با «تبری» در تعارض است؛ زیرا «تبری» با به رسمیت شناختن عقاید باطل و پذیرش حقانیت آنها ناسازگار است.

ج. در مقابل طرفداران تسامح و تساهل که انسان‌ها را به آسان‌گیری دعوت می‌کنند، اسلام قاطعیت و عدم سازش‌کاری را ارزش می‌داند. محض نمونه، پیامبران در رساندن پیام الهی نه دچار تردید می‌شدند، نه تسامح به خرج می‌دادند و نه از تهدیدهای دشمنان هراسی داشتند. همچنین قاطعیت در مبارزه با باطل یک دستور اسلامی است (ممتحنه: 4) و نیز قاطعیت در بیان دین و مبارزه با انحرافات دینی یا کتمان دین (احزاب: 39) و قاطعیت حکومت در اجرای حدود الهی (نور: 2) از اصول انکارناپذیر فرهنگ اسلامی است.

7. تعارض آزادی لجام‌گسیخته با تعالیم اسلام
اصل آزادی انسان بدیهی، وجدانی و فطری است و نقطه امتیاز و تفاوت

انسان با دیگر موجودات است، زیرا هدف از آفرینش جهان فراهم‌شدن زمینه آفرینش انسان و رسیدن آدمی به کمالات معنوی و مقامات قرب الهی در پرتو عبادت و بندگی خدا است و طی کردن این راه باید با آزادی اراده و انتخاب آگاهانه از سوی انسان همراه باشد. از این رو، اساس تمام ادیان الهی بر اصل اختیار استوار است و هدف نهایی پیامبران تربیت و تهذیب نفوس انسان‌ها با انتخاب آزادانه راه هدایت و کمال از سوی خود آنان می‌باشد، زیرا اگر انسان اختیار نداشته باشد، تکلیف نمودن، امر و نهی کردن و پاداش و کیفر دادن او معنا ندارد و او شایستگی رسیدن به رحمت‌های خاص پروردگار را پیدا نخواهد کرد و، در نتیجه، هدف آفرینش نقض می‌گردد. (مصباح یزدی، 1370: 17/1).

اما آزادی مورد نظر اومانیست‌ها از نوع آزادی‌های افراطی و لجام‌گسیخته‌ای است که از جهات مختلفی با دینداری در تعارض است. این نوع آزادی افسارگسیخته - چنان که در عمل نیز نشان داده است- به جای آنکه فراهم‌آورنده زمینه‌های شکوفایی انسان و تأمین‌کننده نیازهای واقعی انسان باشد، ابزاری برای ستم بر انسان و نادیده گرفتن حقوق و ارزش‌های حقیقی آدمی می‌شود و انسان را به بی‌بندوباری و ولنگاری می‌کشاند. در این قسمت به بعضی پیامدهای آن اشاره می‌شود:

7-1. تعارض با اصل عبودیت؛ حقیقت عبودیت آن است که انسان خود و آنچه دارد را ملک خدا بداند و پروردگار جهانیان را مدبر خود ببیند و امور خود را به او واگذارد و همه سعی و کوشش او در رعایت اوامر و نواهی خداوند باشد. (مجلسی، 1363: 225/1) در فرهنگ الهی، انسان در همان ابتدای خلقت به عنوان عبد و بنده خدا متولد می‌شود یعنی وجودش عین فقر (فاطر: 15) و

حاجت به ذات خداوند متعال است (مصباح بزدی، 1368: 342/2) و در ادامه حیات، نیز فرمانبر خدای حکیم است. (احزاب: 36)

با توجه به این توضیح، آزادی مورد نظر اومانیست‌ها با اصل عبودیت و اظهار بندگی قابل جمع نخواهد بود، زیرا آنان گستره آزادی انسان را تا حد خدایی ارتقا می‌دهند و «انسان را خدای انسان» می‌دانند. (دیویس، 1378: 38)

2-7. تعارض با اصل امر به معروف و نهی از منکر؛ در ادیان الهی، به ویژه در دین اسلام، نوعی نظارت عمومی وجود دارد که به یکایک افراد جامعه واگذار شده است و آن امر به معروف و نهی از منکر است. در اسلام، امر به معروف و نهی از منکر یکی از اصول لازم و واجب دین شمرده شده است (لقمان: 17)؛ هیچ مسلمانی حق ندارد در برابر گناه و خطا سکوت کند، زیرا افراد جامعه از نظر اسلام بسان سرنشینان کشتی هستند؛ آنها در نفع و ضرر یکدیگر شریکند، نمی‌توان حساب ضرر یک فرد را از اجتماع جدا کرد و به هر کسی اجازه داد که کشتی جامعه را سوراخ کند و اختلالی در مسیر منظم جامعه به وجود آورد و آن را آزادی عمل بداند. (سبحانی، بی‌تا: 143-148) اندیشه اومانیسم، از آنجایی که اراده انسان را تنها منبع ارزش‌گذاری می‌پندارد و موجب تنزل ارزش‌های الهی می‌شود (آریلاستر، 1367: 140)، با اصل امر به معروف و نهی از منکر، که یکی از ارزش‌های مهم الهی است، در تعارض است.

3-7. تعارض با ارزش‌های اخلاقی؛ آزادی مورد نظر در بینش اومانیستی فرایندی را طی می‌کند که منجر به نسبت ارزش‌های اخلاقی می‌شود، به این معنا که هیچ‌یک از ارزش‌ها، اصول و احکام اخلاقی ثابت نیستند و همه گزاره‌های اخلاقی، به حسب شرایط افراد و زمان، تغییرپذیرند. در مقابل، مطلق بودن

گزاره‌های اخلاقی به این معنا است که دستکم بعضی از آنها غیر قابل تغییرند و مبنای ارزش‌گذاری افعال انسان‌ها به شمار می‌آیند و این نوع گزاره‌ها وابسته به تمایلات فردی و، در نتیجه، تغییرپذیر نیستند. (ر.ک. طاهری، 1383: 166-170)

بر این اساس، تأثیرپذیرفتگان از اومانیست‌ها بر این باورند که احکام اخلاقی ثابت و یکنواخت وجود ندارد و آداب و رسوم ملل گوناگون سبب زشت یا زیبا شمردن افعال اخلاقی می‌شود. خوب یا بد بودن در نگرش آنها همیشگی نیست بلکه امری ذهنی و تابع داورهای فردی است. هر کس که فعلی را دوست می‌دارد آن را خوب می‌نامد و آنچه را که با خواسته‌های شخصی‌اش سازگار نباشد بد می‌نامد. (مصباح یزدی، 1384: 34) از سوی دیگر، نسبی‌گرایی در اخلاق، در واقع، نفی اخلاق است. با این نگرش، سفره اخلاق به کلی از جامعه برچیده می‌شود، به گونه‌ای که این فرایند حتی در مذاق برخی از متفکران غربی خوشایند واقع نشد. به همین مناسبت، استیس می‌نویسد:

«نسبیت اخلاقی خط بطلانی بر همه ارزش‌های اخلاقی است، زیرا اخلاقیات در تفسیر سکولاریستی در خدمت اغراض زندگی مادی قرار می‌گیرد و از آنجا که انسان‌ها اهداف واحدی ندارند و هر کس تفسیر خاصی از اهداف زندگی دارد و به تبع آن برخی چیزها را خوب و برخی دیگر را بد می‌شمارد، در نتیجه، خوب و بد اخلاقی هیچ ملاک و معیاری نخواهد داشت و هیچ تمایز عینی و واقعی نیز میان خوب و بد وجود نخواهد داشت، جز اینکه یا به مبنای دینی برای آرمان‌های اخلاقی مان رجعت کنیم یا به جای آن شالوده دنیوی استواری کشف کنیم تا نتایج مصیبت‌بار ذهنی‌گرایی و نسبی‌گرایی کنونی را به بار نیاورد.»

(استیس، 1377: 415-418) نمی‌توانیم اخلاقیات را بر پایه برداشت انسان‌انگاره

ناشیانه از «مشیت الهی» استوار سازیم. (همان: 447)

اما در بینش الهی، هستی همه موجودات عالم از خدا است و همه در مقابل او مکلف‌اند و حق حاکمیت از آن خدا و کسانی است که خدا به آنها اجازه داده است. ارزش‌های اخلاقی نیز از طرف خدا تعیین و غیر قابل تغییرند (رجبی، 1379: 48) و انسان‌ها ملزم به رعایت آنها هستند. در نگرش اسلامی، نمی‌توان قائل به اخلاق شد و، در عین حال، اخلاق را متغیر و نسبی دانست. چگونه می‌توان صداقت، امانت، راستگویی و ایثار را نسبی و محدود دانست و گفت اینها برای زمان معینی هستند و آن زمان که بگذرد از بین می‌روند؟! بنابراین، اصول اخلاق اصول ثابت و فطری و مشترک میان همه انسان‌ها و در همه زمان‌ها است.

4-7. تکلیف‌گریزی؛ آزادی بی حد و مرز اومانیستی جایی برای تکلیف و مسئولیت و رعایت مصالح عمومی باقی نمی‌گذارد. در این بینش، سخن از حقوق هر انسان - نه تکلیف او - مطرح است. او باید حق خود را بستاند نه تکلیف خود را انجام دهد، زیرا اصولاً تکلیفی اگر هست، برای تأمین حق آزادی اوست.

نتیجه‌گیری

آنچه از این مباحث به عنوان دستاورد می‌توان ارائه نمود عبارت است از:

1. نگرش اومانیسم یا انسان‌محوری رنسانسی با اصل عبودیت و بندگی انسان نسبت به خداوند ناسازگار است، زیرا انسان را به جای خدا می‌نشانند، در حالی که در اندیشه اسلامی و دیگر ادیان آسمانی انسان مملوک و بنده خداست.
2. اومانیست‌ها در عمل، بافته‌های خود را پنبه می‌کنند، زیرا بسیاری از حاکمان سیاسی جهان غرب که شعار انسان‌محوری می‌دهند، زندان‌هایی مملو از زندانیان بی‌گناه و ستم‌دیده دارند و این نشان می‌دهد اومانیست‌ها با انگیزه‌های

- شخصی و دستیابی به قدرت از وجود انسان بهره‌برداری می‌نمایند.
3. اومانیسم از مؤلفه‌هایی برخوردار است که هر یک از آنان در هجمه فرهنگی علیه آموزه‌های اسلامی نقش مؤثری دارند و می‌توانند به عنوان زیرساخت و مبانی تهاجم فرهنگی علیه اسلام محسوب شوند.
4. اومانیست‌ها عقل استقرائی و کاوشگر و همچنین علوم تجربی را جانشین وحی و دین می‌دانند و رستگاری انسان را منحصر در جدایی از وحی و عدم پابندی به ماوراء طبیعت تلقی می‌کنند، در حالی که چنین نگرشی نه تنها با اسلام بلکه با هیچ دین آسمانی همخوانی ندارد و این می‌تواند در دگرگونی باورهای دینی و تغییر در هویت و شاخصه‌های فرهنگی مردم مؤثر باشد.
5. از جمله عصاره‌های مهم اومانیسم آزادی لجام‌گسیخته، و تساهل و تسامح است که از زیرساخت‌ها و ابزارهای مهم تهاجم فرهنگی محسوب می‌شوند.

منابع

- احمدی، بابک، *معمای مدرنیته*، تهران، نشر مرکز، 1380 ش.
- اربلاستر، آنتونی، *ظهور و سقوط لیبرالیسم*، ترجمه عباس مخبر، نشر مرکز، 1367 ش.
- استیس، دین و نگرش نوین، ترجمه احمد رضا جلیلی، انتشارات حکمت، 1377 ش.
- بیات، عبدالرسول، *فرهنگ واژه‌ها*، مؤسسه اندیشه و فرهنگ دینی، 1381 ش.
- پاینده، ابوالقاسم (مترجم)، *نهج الفصاحه*، جاویدان، 1354 ش.
- خسروپناه، عبدالحسین، *گستره شریعت*، تهران، نشر معارف، 1382 ش.
- دهخدا، علی اکبر، *لغت نامه دهخدا*، دانشگاه تهران، 1373 ش.
- دیویس، تونی، *اومانیزم*، ترجمه عباس مخبر، تهران، نشر مرکز، 1378 ش.
- راسل، برتراند، *تاریخ فلسفه غرب*، ترجمه نجف دریابندری، تهران، نشر پرواز، 1373 ش.
- رجبی، محمود، *انسان‌شناسی*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، 1379 ش.
- زندال، هرمن، *سیر تکامل عقل نوین*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، شرکت انتشارات علمی فرهنگی، 1353 ش.
- سبحانی، جعفر، *مریی نمونه*، دارالتبلیغ اسلامی، بی تا.
- سروش، عبدالکریم، *قبض و بسط تئوریک شریعت*، تهران، مؤسسه فرهنگی صراط، ج 5، 1375 ش.
- شریفی، احمد حسین، *جنگ نرم*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، 1389 ش.
- شریعتی، علی، *اسلام‌شناسی*، الهام، 1375 ش.
- صانع‌پور، مریم، *نقدی بر مبانی معرفت‌شناسی اومانیزستی*، مؤسسه فرهنگی اندیشه معاصر، 1378 ش.
- طاهری، حبیب‌الله، *بررسی مبانی فرهنگ غرب و پیامدهای آن*، قم، دفتر تبلیغات اسلامی،

1383 ش.

- فتحعلی، محمود، *تازه‌های اندیشه*، قم، مؤسسه فرهنگی طه، 1378 ش.
- قنبری، آیت، *نقدی بر اومانیسم و لیبرالیسم*، قم، فراز اندیشه، 1383 ش.
- کاسیرر، ارنست، *فلسفه روشنگری*، ترجمهٔ یدالله موقن، تهران، نیلوفر، 1370 ش.
- کوئن، بروس، *درآمدی بر جامعه‌شناسی*، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، فرهنگ معاصر.
- گاردنر، ویلیام، *جنگ علیه خانواده*، ترجمه معصومه محمدی، تهران، دفتر مطالعات و تحقیقات زنان، 1386 ش.

- گنون، رنه، *بحران دنیای متجدد*، ترجمه ضیاءالدین دهشیری، تهران: امیر کبیر، 1372 ش.
 - لاهوری، اقبال، *احیای فکر دینی در اسلام*، ترجمه احمد آرام، رسالت قلم، بی‌تا.
 - مجلسی، محمدباقر، *بحار الانوار*، تهران، دارالکتب الاسلامیه، 1363 ش.
 - مصباح یزدی، محمدتقی، *آموزش فلسفه*، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، 1368 ش.
 - _____، *تهاجم فرهنگی*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، 1378 ش.
 - _____، *آموزش عقاید*، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، 1370 ش.
 - _____، *نقد و بررسی مکاتب اخلاقی*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی،
- 1384 ش.

- _____، *نظریه سیاسی اسلام*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، 1378 ش.
- مطهری، مرتضی، *مجموعه آثار*، انتشارات صدرا، 1377 ش.
- نویمان، فرانتس، *آزادی، قدرت و قانون*، ترجمه عزت الله فولادوند، خوارزمی، 1373 ش.
- یوسفیان، حسن و شریفی، احمد حسین، *عقل و وحی*، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

دراسة عناصر الحركة الإنسانية في الغزو الثقافي

الدكتور اسدالله كرد فيروزجاىي*

انطلقت الحركة الإنسانية من أفكار مفكرى القرون الوسطى. يمكن القول بأن الإنحراف إلى محورية الإنسان بدلاً من كون الإله هو الأساس فى العصر الجديد، رد فعل تجاه تشدد الكنيسة و أصحابها فى القرون الوسطى. فالإنسانية و نتيجة للقول بمركزية الإنسان، اثبت مكانة الإله للإنسان.

المقالة هذه تذكر بعد بيان الموضوع، برأى الإسلام عن الإنسان و أن الإسلام و إن يكرم البشر لكنه يرى الإنسان عبداً لله ليس له أى ملك بالإستقلال. و بعد ذلك تدرس المقالة تأثير هذه الأفكار الغربية فى الغزو الثقافى على الإسلام.

عناصر الإنسانية و هى كفاية العقل، العلمانية، الحرية المطلقة، التساهل و التسامح، لكل منها دورفى الغزو الثقافى. يهدف الكاتب تحليل الموضوع و دراسة دورهى الغزو الثقافى، دفاعاً عن الدين و العقائد الدينية و حقيقة الأنسان.

الكلمات الرئيسية: الإنسانية، الفكر الإلهى، كفاية العقل، العلمانية، الحرية.

* باحث فى الحوزة العلمية بقم المقدسة.